

A Research on the Islamic Pottery
An Introduction and Critical Review on the Book of
The Pottery Known as Kūbāchi

Majid Montazer Zohori*

Hossein Sedighian**

Abstract

Pottery is one of the most prominent aspects of Islamic crafts which flourished in both production and decoration. According to the archaeological pieces of evidence the Kūbāchi wares have been spread from Khorasan to Tabriz and its ever-known centers of production were Isfahan, Kerman, Neyshabur, Mashhad and Tabriz. The book of “*The Pottery Known as Kūbāchi*” is the newest and the possibility most prominent written source about this subject, which argues the archaeological aspects of these wares. This paper aims to introduce the book and review its structure and contents. The first step of review had been started with structural aspects and the process of the narration, and then the content. One of the strengths of this book is the concentration on the various archaeological aspects of this type of pottery. Besides, it can be mentioned that the book could be more attractive to the audience if the

* Assistant Professor in Archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author),
majidzohouri@ut.ac.ir

** Assistant Professor in Archaeology, University of Lorestan, Lorestan, Iran,
hossein.sedighian@gmail.com

Date received: 18/06/2021, Date of acceptance: 02/10/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

documentation and references were more precise. There are some other deficiencies in the typology and categorizing the potteries, those can be edited by the author.

Keywords: Archaeology, Pottery, Type of Pottery Known as Kūbācheh, Saffavid.

پژوهشی در سفال‌گری دوران اسلامی معرفی و نقد کتاب سفالینه گونه موسوم به کوباچه

مجید منتظر ظهوری*

حسین صدیقیان**

چکیده

سفال یکی از وجوه برجسته صنعت دوران اسلامی است که در طول این دوران با پیشرفت‌های چشم‌گیری در فن تولید و تزئین همراه بود. باتوجه به شواهد باستان‌شناختی سفال گونه موسوم به کوباچه دارای حوزه پراکنش گستره‌ای است که از خراسان تا تبریز در ایران و حتی مناطقی خارج از مرزهای فعلی ایران در کشورهایی هم‌چون آذربایجان را شامل می‌شود. کتاب سفالینه گونه موسوم به کوباچه جدیدترین و شاخص‌ترین اثر تألیفی درباره این گونه سفالی است که به ابعاد باستان‌شناختی آن می‌پردازد. برای نقد این کتاب، نگارندگان نخست به بررسی جنبه‌های ساختاری و روند بیان مطالب کتاب پرداختند و سپس محتوای آن را مورد بررسی قرار دادند. از نقاط قوت کتاب می‌توان به تمرکز بر وجوه مختلف باستان‌شناختی این گونه سفالی اشاره کرد. در کنار این نقاط قوت، اما می‌توان گفت که کتاب از نظر ساختاری اگر در مستندنگاری فصول و ارجاعات دقیق‌تر می‌شد، بیش‌تر می‌توانست نظر مخاطبان را جلب کند. از سوی دیگر، کتاب از نظر محتوایی در گونه‌شناسی و طبقه‌بندی سفال‌ها دارای کاستی است و نویسنده محترم کتاب می‌تواند در ویرایش‌های بعدی به رفع این کاستی‌های محتوایی اقدام کند.

کلیدواژه‌ها: باستان‌شناسی، سفال، گونه کوباچه، دوره صفوی.

* استادیار باستان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

majidzohouri@ut.ac.ir

** استادیار باستان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان، لرستان، ایران، hossein.sedighian@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

سفال در طول تاریخ از حدود ده هزار سال پیش تا قبل از عصر حاضر همواره به‌عنوان یکی از کالاهای پرمصرف در ایران شناخته می‌شود؛ کالایی که نیازهای متنوع اهالی مانند پخت‌وپز، ذخیره، حمل مواد خشک یا تر، و حتی نیاز تجمل‌گرایی را هموار می‌کرد. بر همین اساس، تولید نمونه‌های متنوعی از این سفال را در طول تاریخ شاهدیم که هر یک ویژگی‌های خاص و متمایزی دارند. بر همین اساس، یکی از ادوار مهم و درخشان تاریخی ایران که در آن انواع متنوعی از سفالینه‌ها تولید شده‌اند قرون متأخر اسلامی و به‌ویژه دوره تیموری تا پایان صفوی است. در طول این دوره، سفال‌های متنوعی مثل آبی و سفید، کوباجه، گمبرون، زرین‌فام، و... در ایران تولید یا استفاده شده است. برخی از این سفالینه‌ها مانند گروهی از نمونه‌های آبی، سفید، و سلاذن احتمالاً از مراکزی هم‌چون چین دوره مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴م) وارد ایران شده، اما برخی از سفالینه‌های دیگر مانند زرین‌فام و کوباجه احتمالاً در ایران تولید شده و در شهرها و مراکز مختلف توزیع شده‌اند. باتوجه به نتایج حاصل از مطالعات آزمایشگاهی پتروگرافی (petrography) یا سنگ‌نگاری که در مورد برخی از سفالینه‌های تولیدی این دوره صورت گرفته است، احتمالاً شهرهایی هم‌چون نیشابور، مشهد، کرمان، تبریز، و اصفهان از مراکز تولیدی این سفال‌ها بوده‌اند (Golombek 2003: 255; Golombek et al. 1996: 143). هرچند تاکنون مطالعات باستان‌شناسی قابل‌قبولی درباره هویت گونه‌های مختلف سفالین این دوره صورت پذیرفته است، متأسفانه هم‌چنان ابهامات بسیاری در ارتباط با مراکز تولیدی این سفال‌ها وجود دارد. یکی از دلایل این امر تداوم استقرار در بسیاری از مراکز تولیدی سفال‌های این دوره تا عصر حاضر است. در نتیجه این امر بخش زیادی از شواهد استقراری دوره تیموری تا صفوی در زیر سازه‌های معماری و عمرانی عصر حاضر به‌طور کامل مدفون شده یا از بین رفته است.

در طول دوران تیموری و صفوی گونه سفالی جدیدی تولید و توزیع شده که با تکنیک نقاشی زیر لعاب ساخته شده است. این گونه سفالین، با وجود تکنیک ساخت یک‌سان نقاشی زیر لعاب، از تنوع زیادی در نقش‌پردازی و رنگ‌آمیزی برخوردار شده است که در نتیجه آن را به چند گروه مختلف تقسیم‌بندی کرده‌اند. این سفال برای نخستین‌بار در منطقه کوباجه داغستان جمهوری آذربایجان شناسایی شد (Watson 1998: 177) و بر همان اساس این نام تا حال حاضر روی این گونه سفالین باقی مانده است. بنابر بعضی احتمالات،

منطقه ساخت این ظروف در ابتدا کوباچه نبوده است و اهالی این منطقه صنایع فلزی یا جنگ‌افزارهای خود را با ظروف سفالی مناطق هم‌جوار مبادله می‌کردند (Lewis 1976: 54). از این رو، برخی پژوهش‌گران، هم‌چون مهجور، با توجه به دلایلی هم‌چون آزمایش‌های سنگ‌نگاری، تشابهات سبک نقاشی برخی سفال‌ها با نمونه‌های سبک اصفهانی، و... ایران را خاستگاه این گونه سفالی دانسته‌اند (مهجور ۱۳۹۷). چنان‌که ذکر شد، این گونه سفالین از دوره تیموری در ایران متداول شد، اما باید این نکته را در نظر گرفت که پیش‌نمونه‌های نخستین این سفال را می‌توان در برخی سفال‌های دوران سلجوقی و ایلخانی مانند مینایی، لاجوردینه، و حتی قلم‌مشکی ملاحظه کرد. این سفال‌ها غالباً بشقاب و کاسه‌های پهنی‌اند که لبه‌های واگرا یا بیرون برگشته و بدنه‌ای سبک و ظریف دارند. هم‌چنین، این سفال‌ها بدنه متخلخل و خمیره سفید بسیار ریز و نرم دارند که با نقوش تزئینی متنوع مانند برگ‌های طوماری و اسلیمی و رنگ‌های مختلفی همانند سیاه، سبز، آبی، اخراپی، و قهوه‌ای در زیر لعاب شفاف تزئین شده‌اند (Lane 1957: 78). این گونه سفالی در ایران تاکنون از محوطه‌های بسیاری مثل تپه امام‌زاده بنیس شبستر، تپه نرگه تاکستان، قلعه الموت، شهر تاریخی گسکر، و... به دست آمده است (مهجور ۱۳۸۸: ۱۴۵). تاکنون در پژوهش‌های مختلفی که در زمینه سفال اسلامی نگاشته شده‌اند، همواره به این سفال نیز پرداخته شده است، اما به صورت مستقل کم‌تر پژوهشی در این زمینه منتشر شده است (برای نمونه، بنگرید به Lane 1939). بر همین اساس، کتاب *سفال کوباچه* فیروز مهجور را می‌توان اولین گام در این زمینه به حساب آورد که در زیر به معرفی و بررسی این کتاب پرداخته می‌شود.

۲. معرفی کتاب

کتاب *سفالینه گونه موسوم به کوباچه* سال ۱۳۹۷ به قلم دکتر فیروز مهجور در انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسید. دکتر مهجور متولد سال ۱۳۳۹ و از استادان پیش‌کسوت و بازنشسته گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران است. او متخصص باستان‌شناسی دوران اسلامی است و عمدتاً به پژوهش در زمینه قرون متأخر اسلامی و به‌ویژه دوره صفوی مشغول است. تاکنون مقالات علمی متعددی در مجلات و همایش‌های ملی و بین‌المللی از وی چاپ و ارائه شده است. کتاب حاضر نیز در امتداد رساله دکتری او تدوین شده است که با عنوان *بررسی سفالینه نقوش گونه کوباچه* در سال ۱۳۷۸ و به‌راهنمایی دکتر سوسن بیانی در دانشگاه تهران دفاع شد.

کتاب سفالینه گونه موسوم به کوباچه از ۲۲ صفحه ابتدایی به‌عنوان پیش‌گفتار و ۲۷۹ صفحه اصلی برخوردار است. این کتاب شش فصل و یک بخش تحلیل و نتیجه‌گیری دارد و در انتهای آن دو بخش مهم کتاب‌نامه و واژه‌نامه اضافه شده است. کتاب‌نامه این کتاب از ۲۱۹ منبع فارسی و غیرفارسی تشکیل شده که ۸۵ درصد این منابع فارسی و بقیه آن‌ها انگلیسی و یک مورد فرانسوی است. واژه‌نامه نیز خود سه بخش «فارسی-انگلیسی»، «انگلیسی-فارسی»، و «انگلیسی-انگلیسی» دارد که معنا یا مترادف بسیاری از واژگان تخصصی در آن ذکر شده است. در این کتاب هم‌چنین برای توصیف بهتر و کامل‌تر موضوعات گوناگون از ۴۲۸ تصویر گوناگون استفاده شده است که حجم قابل‌توجهی از کتاب را شامل می‌شود.

نویسنده در فصل اول کتاب در پنج صفحه به بررسی تأثیرات متقابل اقتصاد و تجارت از یک سو و فناوری و هنر از سوی دیگر در عصر صفوی پرداخته است (مهجور ۱۳۹۷: ۳-۷). در این فصل مباحثی کوتاه و مختصر در زمینه اهمیت تجارت در عصر صفوی و تأثیرات آن در هنر، معماری، و شهرسازی این دوره بیان شده و اشاراتی در زمینه کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی این دوره شده است. بخش مهمی از مباحث این فصل نیز به سفال‌گری دوره صفوی و ارتباطات تولیدی و تجاری مرتبط با آن اختصاص دارد. در پایان این فصل نیز اجمالاً توضیحاتی در مورد بندرعباس، به‌عنوان یکی از بنادر معتبر دوره صفویه، ارائه شده است. آنچه به‌عنوان دلایل انتخاب این فصل ذکر شده، تأثیرات متقابل اقتصاد و تجارت در تولید و توزیع سفالینه‌های موسوم به کوباچه است. نویسنده در فصل دوم کتاب در دوازده صفحه به بررسی سفال کوباچه پرداخته است (همان: ۱۰-۲۱). در این فصل، ضمن معرفی منطقه کوباچه که در داغستان قفقاز قرار دارد، به اختصار روابط تاریخی ایران و قفقاز را نیز بررسی کرده است. ایشان هم‌چنین به بررسی چگونگی کشف سفال کوباچه برای نخستین بار، وجه تسمیه آن، و ویژگی‌های فنی-تزئینی این سفال در طول دوره تیموری و صفوی پرداخته است. این فصل از لحاظ آن‌که به معرفی و بررسی سفال و حتی کاشی‌های موسوم به کوباچه پرداخته است، از فصول مهم کتاب به حساب می‌آید. نویسنده در فصل سوم در ۲۹ صفحه تعداد نه محوطه باستانی در ایران را، که تا زمان تألیف کتاب در آن‌ها سفال‌های موسوم به کوباچه به دست آمده بود، فهرست کرده و ضمن معرفی هر محوطه به انواع سفال‌های کوباچه شناسایی شده در آن‌ها پرداخته است (همان: ۲۵-۵۳). در این میان، کاوش‌های باستان‌شناسی در برخی از این محوطه‌ها صورت پذیرفته است، مانند قلعه الموت، و برخی دیگر صرفاً بررسی باستان‌شناسی شده‌اند، مانند نجیر خانلق. بر همین

اساس، سفال‌های کوباچه نه‌تنها در لایه‌های باستانی حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی به‌دست آمده‌اند، بلکه نمونه‌هایی نیز صرفاً طی بررسی‌های سطحی محوطه‌ها شناسایی شده‌اند. فصل چهارم، که بیش‌ترین حجم مطالب کتاب را در بر می‌گیرد، می‌توان ادامه فصل سوم به‌حساب آورد، زیرا در ۱۳۹ صفحه این فصل کتاب به بررسی موزه‌های داخلی و خارجی پرداخته شده است که سفالینه‌های کوباچه دارند (همان: ۵۷-۱۹۵). دلیل اصلی پرداختن به این فصل آن است که در حال حاضر بسیاری از سفالینه‌های این گونه از کانال‌هایی غیر از کاوش‌های باستان‌شناسی به مجموعه این موزه‌ها وارد شده‌اند و لازم است که برای کامل‌تر شدن شناخت این سفال به این مجموعه‌ها نیز پرداخته شود. فصل پنجم کتاب در چهارده صفحه به بررسی ارتباطات هنری سفال‌های کوباچه با سایر هنرهای دوره صفویه و هنرهای هم‌زمان عثمانی، به‌ویژه کاشی‌کاری از نیک، پرداخته است (همان: ۱۹۹-۲۱۲). در فصل آخر کتاب نیز، در ۲۷ صفحه، مطالعات پتروگرافی یا سنگ‌نگاری، که در ارتباط با این سفال صورت گرفته، معرفی و بررسی شده است (همان: ۲۱۵-۲۲۳). در پایان نیز، به‌صورت مبسوط در ۲۷ صفحه به تحلیل و نتیجه‌گیری مباحث بیان‌شده در فصول مختلف پرداخته شده است (همان: ۲۲۷-۲۵۳).

۳. نقد ساختاری و سیمای کتاب

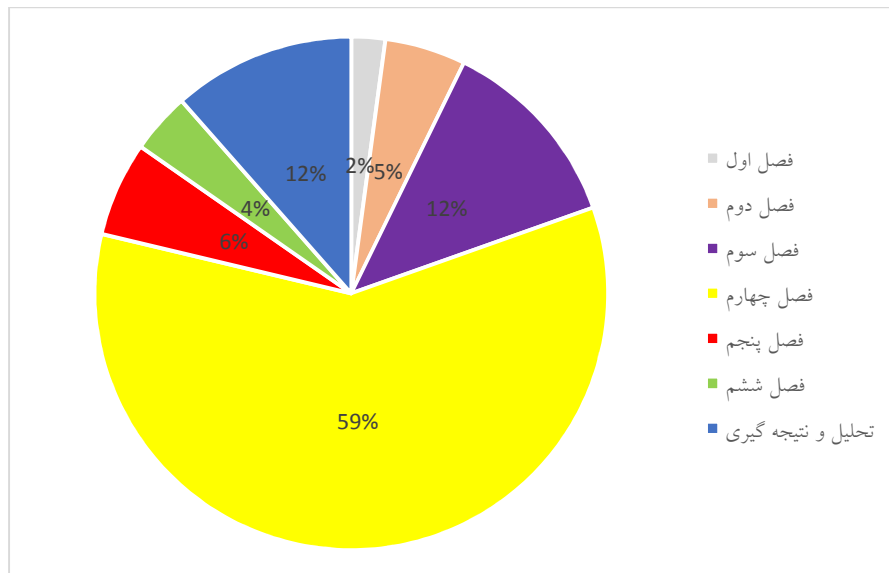
موضوعی که در ابتدای امر و در صفحه عنوان کتاب ملاحظه می‌شود نام «سفال کوباچه» است. بر همین اساس، این استنباط می‌شود که اثر صرفاً به بررسی یک گونه خاص از سفال پرداخته است، اما در بخش‌های مختلف کتاب، علاوه‌بر سفال، کاشی کوباچه با تکنیک ساخت و کاربری متفاوت نیز بررسی و معرفی شده است؛ نکته‌ای که بهتر بود در عنوان کتاب نیز قرار می‌گرفت و کلمه «کاشی» نیز به آن اضافه می‌شد.

بعد از عنوان کتاب، آنچه در متن به‌وضوح مشهود است از لحاظ نوشتاری متنی یک‌دست، فاخر، و به‌دور از هرگونه ایراد نگارشی است، به‌نحوی که در کل متن کتاب به‌ندرت می‌توان ایراداتی املائی مشاهده کرد. این دقت بالا در امر نگارش متن کتاب به دو دلیل است: نخست دقت نظر بالای نویسنده و در مرتبه دوم ویرایش سه تن از افراد خبره این حوزه که باعث ارتقای کیفیت نگارشی کار شده‌اند. باوجوداین، معدود ایراداتی هم‌چنان در متن مشاهده می‌شود که از جمله این موارد می‌توان به نام خانوادگی «کیوانی» در ارجاع درون‌متنی ستون اول صفحه ۳ اشاره کرد که می‌بایست دراصل «کیوان» باشد.

موضوع دیگری که در نگاه نخست به متن کتاب مشاهده می‌شود، استفاده بسیار از تصاویر رنگی یا سیاه‌وسفید با کیفیت مطلوب است. در این کتاب که متن اصلی آن (بدون پیش‌گفتار، کتاب‌نامه، و...) ۲۵۳ صفحه است از ۴۲۸ تصویر بزرگ و کوچک، هفده نقشه، چهار طرح سفال، و چهار جدول استفاده شده است. بر همین اساس، می‌توان به صورت میانگین چنین بیان کرد که هر صفحه کتاب بیش از یک تصویر دارد. استفاده زیاد از تصاویر که عمدتاً هم رنگی‌اند کمک بسیار زیادی به شناخت بهتر سفالینه‌های دوران اسلامی می‌کند؛ موضوعی که از نگاه نویسنده کتاب نیز مغفول نمانده و به درستی آن را رعایت کرده است، اما متأسفانه برخی از تصاویر کتاب، به‌ویژه در فصل دوم، ارجاع ندارند یا به‌طور کامل و درست ارجاع داده نشده‌اند. برای نمونه، در تصاویر ۱۰ تا ۲۴ که مرتبط با قلعه الموت و یافته‌های سفالین به دست آمده از آن است، هیچ ارجاعی داده نشده است که تصاویر از چه منابعی با چه شماره صفحه‌ای به دست آمده‌اند. در همین فصل دوم، از طرح‌های سفالی برای معرفی گونه‌های مختلف سفال کوباچه استفاده شده که فاقد عکس سفال است و دید بصری درستی را در جهت شناخت دقیق‌تر سفال به خواننده منتقل نمی‌کند. از جمله این موارد می‌توان به طرح‌های شماره ۲ تا ۴، که مربوط به یافته‌های محوطه نجیر خالوق ری است، اشاره کرد. قاعدتاً هر خواننده‌ای با مطالعه چند طرح سفال دوران اسلامی نمی‌تواند دید درست و مطلوبی به آن سفال پیدا کند، زیرا سفال‌های این دوران و به‌ویژه نمونه‌های لعاب‌دار از تنوع بسیار طرح و رنگ برخوردارند که هر دوره و حتی منطقه می‌تواند ویژگی‌های متمایز خود را داشته باشد.

موضوع دیگر، که در کتاب *سفال کوباچه* بسیار ملموس است، حجم مطالب نوشته شده در هر فصل است. همان‌گونه که در بخش معرفی کتاب نیز بدان اشاره شد، این اثر از شش فصل و یک بخش تحلیل و نتیجه‌گیری برخوردار است. بر همین اساس، فصل اول و دوم کتاب پنج و دوازده صفحه، فصل سوم و چهارم ۲۹ و ۱۳۹ صفحه، فصل پنجم و ششم چهارده و نه، و در نهایت بخش تحلیل و نتیجه‌گیری ۲۷ صفحه است. فصل اول کتاب صرفاً به بررسی جنبه‌های اقتصادی و هنری دوره صفویه پرداخته است و عملاً توضیحات چندانی در مورد سفال کوباچه ندارد. فصل دوم، که یکی از فصول مهم کتاب است، به بحث در مورد این سفال از جنبه‌های گوناگون پرداخته است. این فصل، با وجود آن‌که مستقیم به معرفی، بررسی، و طبقه‌بندی این گونه سفالین پرداخته، به نسبت فصول دیگر حجم اندکی از مطالب کتاب را در بر گرفته که با استناد به نمودار ۱ تنها شامل پنج درصد است؛ موضوعی

که می‌توانست با پرداختن بیش‌تر به این سفال و کامل‌ترکردن مباحث مرتبط با آن حجم بیش‌تری از مطالب کل کتاب را شامل شود، اما فصل سوم و چهارم، که اتفاقاً حجم بسیار قابل‌توجهی از مطالب اصلی کتاب را در بر گرفته که حدود ۷۱ درصد است، صرفاً به بررسی محوطه‌ها و موزه‌هایی پرداخته که سفال کوباچه در آن‌ها به‌دست آمده و تصاویر این سفال‌ها را همراه با توضیحاتی کاتالوگ کرده است. در فصول دیگر نیز به بررسی ارتباطات هنری این سفال و مطالعات آزمایشگاهی پرداخته شده است. بر همین اساس و باتوجه‌به نگاه اولیه به حجم مطالب هر فصل، می‌توان چنین استنباط کرد که این اثر تا حد زیادی شبیه به یک مجموعه کاتالوگ کامل از معرفی سفال کوباچه شده است تا کتابی که عمدتاً به توصیف، توضیح، طبقه‌بندی، و تحلیل این گونه سفالین پرداخته باشد.



نمودار ۱. میزان و درصد صفحات اختصاص یافته برای نگارش هر فصل کتاب

موضوع دیگری که لازم است در این بخش به آن پرداخته شود فراوانی استفاده از منابع مختلف است. ظاهراً می‌توان این امر را در نظر گرفت که نویسندگان از تمامی یا بیش‌تر منابع موجود و مرتبط با موضوع کتاب استفاده کرده است و متنی از کتاب نیست که در ارجاع‌دهی آن نقصی وجود داشته باشد، اما آنچه با مطالعه فصول مختلف کتاب حاصل می‌شود، اندکی در این امر تردید می‌شود. در این باره می‌توان دو موضوع را به‌وضوح در بخش‌هایی از فصول کتاب ملاحظه کرد. اول، ارجاع‌دهی نامناسب و دوم، عدم ارجاع‌دهی.

در مورد ارجاع‌دهی نامناسب برای نمونه می‌توان به این چند مورد اشاره کرد: در صفحه ۳ کتاب و در پاراگراف اول به توصیفی از «تاورنیه» اشاره مستقیم می‌شود که لازم بود به همین منبع ارجاع داده می‌شد: «(تاورنیه ۱۳۳۶)» که این امر صورت نگرفته و از منبع دست‌چندم دیگر استفاده شده است. نویسنده در پاراگراف آخر همین صفحه نیز به روابط ایران و چین از دوران پیش از تاریخ و دوران اساطیری اشاره کرده است که لازم بود، به جای ارجاع به یک منبع دست‌چندم غیرمعتبر، از منابع معتبر استفاده کند (Carter 2005; Rawson 2010; Watson 1983; Xinglang 1977) و در عین حال مشخص کند که براساس کدام اطلاعات باستان‌شناسی این روابط از دوران پیش از تاریخ شروع شده است؛ موضوعی که ابهامات بسیار در آن نهفته است. در صفحه ۴ پاراگراف ۳ نیز به روابط ایران و روسیه، براساس گفته‌های جنکینسون، اشاره می‌کند که در این پاراگراف به این موضوع ارجاعی نمی‌دهد و در پاراگراف بعد نیز به منبع دست‌چندمی ارجاع می‌دهد که به این موضوع پرداخته است.

در مورد عدم ارجاع‌دهی نیز، برای نمونه، می‌توان به این چند مورد اشاره کرد: نویسنده در صفحه ۴ پاراگراف ۲ به روابط ایران و هند از دوران پیش از تاریخ و اساطیری اشاره کرده که فاقد ارجاع است. در همین صفحه، پاراگراف ۵، نیز به قالی‌های اهدایی از طرف شاه‌طهماسب به مسجد سنان اشاره می‌کند که ارجاعی برای آن در نظر گرفته نشده است.

۴. نقد محتوایی کتاب

کتاب حاضر را می‌توان اولین اثر منتشرشده و مستقل داخلی و خارجی درباره سفال کوباچه به حساب آورد که از این جنبه بسیار حائز اهمیت است. نویسنده کتاب نیز تا حد امکان سعی کرده است تا تمامی منابع و اطلاعات تصویری و نوشتاری موجود در ارتباط با این سفال را جمع‌آوری کند؛ هرچند که همین امر باعث شده است حجم زیادی از کتاب را کاتالوگ توصیفی این سفال در موزه‌های مختلف تشکیل دهد. با وجود آن که تلاش نویسنده در تدوین یک اثر کامل و بدون نقص در جای‌جای متن کتاب مشهود است، ایراداتی نیز دیده می‌شود. به گوشه‌ای از این ایرادات در بخش قبلی اشاره شد و در این بخش به بیان مطالب دیگر پرداخته می‌شود.

نویسنده در فصل دوم کتاب، صفحه ۱۴، به ظروف زرین‌فامی اشاره دارد که بنابه گفته او در قرون میانی اسلامی از سلطان‌آباد ایران به منطقه قفقاز صادر شده است. در این باره

نویسنده ابتدا به گفته‌های جاپاریدزه اشاره می‌کند، اما در نهایت به اثر دیگری ارجاع می‌دهد. سلطان‌آباد، به استناد منابع معتبر، مانند مدخل «سلطان‌آباد» نوشته باسورث در جلد نهم *دانش‌نامه اسلام* سال ۱۹۹۷، شهری ساخته شده در دوره قاجار بوده است (Bosworth 1997: 859; Neyestani et al. 2012: 99). از طرف دیگر، در هیچ‌یک از منابع معتبر و جدیدی که تا زمان تألیف کتاب *سفال کوباچه* منتشر شده‌اند، به سلطان‌آباد، به‌عنوان یکی از مراکز تولید سفال زرین‌فام در قرون میانی اسلامی، اشاره نکرده‌اند، بلکه عموماً تمرکز این منابع روی مراکزی هم‌چون فراهان، کاشان، ری، ساوه، و... بوده است (برای نمونه، بنگرید به Pope 1942: 1631؛ Watson 2004: 373؛ خطیب‌شهیدی ۱۳۸۵، ۱۳۸۶). نویسنده در همین قسمت از کتاب و در ادامه بحث زرین‌فام تولید سلطان‌آباد و در تأیید مطالب خود به این موضوع می‌پردازد که ظروف سلطان‌آباد در قرن هفتم تا هشتم هجری تولید شده‌اند، بدون آن‌که اشاره کند سفال سلطان‌آبادی متفاوت با زرین‌فام است، زیرا سفال زرین‌فام از لحاظ نوع ساخت و مشخصات کاملاً با سفال گونه موسوم به سلطان‌آبادی متفاوت است؛ موضوعی که تقریباً در بیش‌تر کتب مرتبط با سفال‌های اسلامی به آن پرداخته شده است، مانند کتاب *سفال اسلامی* واتسون (Ceramic from Islamic Lands 2004) و منابع مشابه دیگر. مشابه این اشتباه را در جای دیگر کتاب و در فصل دوم می‌توان ملاحظه کرد. نویسنده در صفحه ۱۸، ردیف دوم، پاراگراف ۵، به سفال «silhouette» یا سایه‌نمای دوره سلجوقی تا ایلخانی اشاره می‌کند و عنوان اشتباه «قلم‌مشکی»^۱ را بر این سفال اطلاق می‌کند، در صورتی که سفال سایه‌نما، از لحاظ تکنیک تزئینی، کاملاً با سفال قلم‌مشکی یا حتی قلم‌سیاه^۲ متفاوت است. برای نمونه، در منابعی مانند *سفال اسلامی مجموعه خلیلی* (گروه ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۷۱) یا همان کتاب *سفال اسلامی* واتسون (Watson 2004: 333-335)، که در بالا اشاره شد، شیوه تزئینی سفال سایه‌نما را به صورت تزئین حکاکی گلابه سیاه زیر لعاب شفاف فیروزه‌ای یا بی‌رنگ معرفی کرده‌اند که با تزئین نقاشی زیر لعاب کاملاً متفاوت است.

نویسنده در همین فصل کتاب و در صفحه ۱۹ پاراگراف ۳ به سفال‌های آبی و سفیدی اشاره کرده که صرفاً به واسطه آن‌که در کوباچه به دست آمده‌اند، همه آن‌ها را در زیرگروه سفال گونه کوباچه معرفی کرده است که به نظر می‌رسد اشتباهی سهوی از جانب نویسنده باشد. لازم است گفته شود که تاکنون پژوهش‌های بسیار داخلی و خارجی درباره سفال‌های متنوع آبی و سفید منتشر و درمورد هر کدام از آن‌ها توضیحات کاملی ارائه شده

است (see Golombek et al. 1996; Allan 1991; Pope 1956; Carswell 2000). ویژگی مشترک این سفال کاربرد رنگ آبی در طیف رنگی مختلف روی زمینه سفید است. بر همین اساس، به سفال آبی و سفید مشهور شده است و نمی‌توان عنوان دیگری مثل کوباچه را برای آن در نظر گرفت، حال می‌خواهد این سفالینه‌ها تولید ایران باشند یا خارج از کشور تفاوتی ندارد. نویسنده متأسفانه این اشتباه خود را در بخش‌های دیگر کتاب نیز تکرار کرده و هرآنچه سفال آبی و سفید دوره صفوی را که تولید ایران بوده یا در کوباچه به‌دست آمده است تحت عنوان «کوباچه» معرفی کرده است؛ مانند تصاویر ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۸، و....

موضوع مهم دیگری که در ارتباط با سفال کوباچه در کتاب ملاحظه می‌شود طبقه‌بندی آن براساس ویژگی‌های تزئینی است که در فصل دوم صفحه ۱۸ به آن پرداخته است. او، براساس ویژگی‌های تزئینی، سفال‌های کوباچه را به گروه‌های قلم‌سیاه، قلم‌سبز، قلم رنگارنگ، و آبی و سفید تقسیم‌بندی می‌کند. آنچه در این تقسیم‌بندی به‌وضوح قابل مشاهده است مبنای تقسیم‌بندی سفال براساس رنگ قلمی است که برای تزئین و نقش پردازی استفاده می‌شود؛ مانند قلم‌سیاه که از رنگ سیاه زیر لعاب فیروزه‌ای استفاده شده است، مانند تصویر شماره ۷۰ صفحه ۶۸ کتاب یا قلم رنگارنگ که از چند رنگ مختلف در زمینه سفید استفاده شده است، مانند تصویر شماره ۱۷۶ صفحه ۱۱۴. بر همین اساس نیز، قاعدتاً باید در سفال قلم‌سبز از رنگ سبز برای تزئین سفال استفاده شده باشد، درحالی‌که در سفال قلم‌سبز نیز از تک‌رنگ سیاه استفاده شده است و از این لحاظ با قلم‌سیاه تفاوتی ندارد. صرفاً در سفال قلم‌سیاه از لعاب فیروزه‌ای استفاده شده است، اما در سفال قلم‌سبز از لعاب سبز، مانند تصویر شماره ۱۰۰ صفحه ۸۰، به این ترتیب، مبنای تقسیم‌بندی نویسنده درمورد انواع سفال‌های کوباچه براساس ویژگی‌های تزئینی نیز تاحد زیادی به‌بازنگری نیاز دارد و شایسته بود که آن را به دو گروه کلی تک‌رنگ و چندرنگ تقسیم‌بندی می‌کرد.

موضوع دیگری که لازم است بدان پرداخته شود درباره شیوه‌های ساخت و انواع فرم‌های سفال است که لازم بود در فصل دوم به‌طور کامل و مفصل به آن‌ها پرداخته می‌شد. درمورد شیوه ساخت سفال، که لازم بود بخش مهم و کاملی به آن اختصاص یابد، هیچ‌گونه اطلاعاتی در متن دیده نمی‌شود. تنها در توضیح برخی سفال‌های به‌دست‌آمده از محوطه‌های باستانی یا معرفی سفال‌های موجود در موزه‌ها اشارات مختصری دیده می‌شود. مثلاً در معرفی انواع سفال‌های کوباچه به‌دست‌آمده از خانلق شهر ری در صفحه ۳۷ ردیف ۲ آن‌ها را براساس نوع خمیره به دو گروه خمیره نخودی و سنگی تقسیم‌بندی کرده است،

اما در مورد انواع خمیره‌های به‌کاررفته در این سفال و ویژگی‌های آن‌ها در این فصل، و به‌ویژه فصل دوم، هیچ توضیحی ارائه نشده است، درحالی‌که لازم بود بحث مفصلی در مورد انواع خمیره، ماده چسباننده، لعاب، تکنیک ساخت، شرایط پخت، و... ارائه می‌شد. در ارتباط با شیوه تزئینی سفال نیز صرفاً به طبقه‌بندی سفال کوباچه، براساس نقوش تزئینی، پرداخته، اما این که تکنیک این شیوه چگونه بوده توضیحی داده نشده است. همچنین، در مورد طبقه‌بندی نویسنده، در زمینه نقوش تزئینی، ویژگی‌ها، و تمایز تزئینی این سفال با دیگر سفال‌های دوره تیموری و صفوی مشخص نشده است؛ این که ما براساس ویژگی‌های تزئینی چه سفالی را کوباچه معرفی کنیم و چه سفالی را نمونه دیگر. این آشفتگی و به‌درستی تعریف‌نکردن از ویژگی‌های تزئینی سفال کوباچه را به‌وضوح در فصل سوم و حتی چهارم کتاب می‌توان ملاحظه کرد. مثلاً در صفحه ۳۱ تصویر ۲۲ تعداد هفت قطعه سفال مختلف ارائه شده است که همه آن‌ها تحت عنوان گونه قلم رنگارنگ معرفی شده‌اند، درحالی‌که دو سفال ردیف اول از سمت راست از لحاظ نوع تزئین کاملاً با سفال‌های دیگر متفاوت‌اند یا سفال ردیف سوم که از لحاظ نوع فرم، خمیره، و تزئین کاملاً قابل‌مقایسه با سفال‌های قرن ششم هجری است (برای مقایسه، بنگرید به Watson 2004: 338)، اما تحت سفال‌های کوباچه معرفی شده‌اند. همین موضوع در بررسی برخی سفال‌های دیگر هم مشهود است و نشان‌دهنده به‌درستی تعریف‌نکردن سفال کوباچه و عدم شناسایی درست آن در دیگر محوطه‌هاست.

هم‌چنین، در صفحه ۱۹، درباره انواع فرم‌های این سفال توضیحات مختصری صرفاً در حد معرفی چند فرم ارائه شده است که می‌توانست با رسم یک جدول و طراحی فرم‌های مختلف در آن شکل جامع‌تری به‌خود بگیرد. با توجه به این موارد، می‌توان بیان کرد که کتاب در بخش معرفی سفال و ویژگی‌های مختلف فنی و تزئینی آن نیازمند بازنگری برای ارتقای کیفی و محتوایی است.

موضوع دیگری که در بحث سفال کوباچه به آن پرداخته شده مکان یا مکان‌های تولیدی آن است که نویسنده به‌درستی به تولید داخلی این سفال اشاره کرده است. در این باره، در صفحه ۱۸ براساس تقدم زمانی به نیشابور، مشهد، تبریز، و سپس اصفهان اشاره می‌کند که احتمالاً تولیدکننده سفال کوباچه بوده‌اند، اما به ویژگی‌های منحصر به فرد سفالینه‌های تولیدی هریک از این مراکز در قالب نوشتاری و تصویری پرداخته است. بر همین اساس، مشخص نیست که سفال‌های این سه منطقه چه ویژگی‌های تزئینی متمایزی

دارند، اما مثلاً در صفحه ۳۳ و ضمن اشاره به سفال‌های الموت بیان کرده است که احتمالاً از آذربایجان به این منطقه صادر شده‌اند. این‌که نویسنده براساس کدام مبنا و توضیحات به این موضوع پرداخته است، مشخص نیست. شایسته بود که در همان فصل دوم و ضمن معرفی مراکز احتمالی تولید کوباچه ویژگی‌های متمایز تزئینی هرکدام از این مراکز را نیز بیان می‌کرد، هرچندکه در قسمت تحلیل و نتیجه‌گیری و در صفحات ۲۳۳ و ۲۳۴ توضیحاتی در این زمینه ارائه کرده است.

نویسنده، برای آن‌که دید منطقی‌تر و علمی‌تری را به مراکز تولیدی سفال کوباچه ارائه کند، در فصل ششم کتاب به بررسی نتایج آزمایشگاهی سنگ‌نگاری پانزده قطعه از این سفال‌ها پرداخته است که در کاوش‌های الموت، تپه نرگه، و تپه بنیس به‌دست آمده‌اند. در این فصل توضیحات آزمایشگاهی و ترکیب مواد هر یک از این پانزده قطعه را ارائه کرده، اما متأسفانه تحلیل ضابطه‌مند و جامعی بیان نکرده است و به‌تبع درنهایت از گزارش‌ها و داده‌های این آزمایش‌ها گزاره‌های تحلیلی و علمی سودمند در جهت شناخت بیش‌تر هویت این گونه سفالی به‌دست نمی‌آید. البته، انتظار می‌رفت در قسمت تحلیل و نتیجه‌گیری به این موضوع پرداخته می‌شد. در آن‌جا نیز اجمالاً به بیان نتیجه آزمایش‌های سنگ‌نگاری دیگران می‌پردازد و بر همین اساس ایرانی‌بودن تولید سفالینه‌های کوباچه را تأیید می‌کند (مهجور ۱۳۹۷: ۲۳۲).

۵. نتیجه‌گیری

پرداختن به شناخت روند تکاملی پدیده‌های فرهنگی از مهم‌ترین اهداف باستان‌شناسی نوین است و باستان‌شناسان را از مرحله طبقه‌بندی و توصیف صرف به وادی تفسیر و تحلیل فرامی‌خواند. حال، باستان‌شناسان برای تفسیر دقیق یافته‌های فرهنگی به شناخت ماهیت و هویت فرهنگی آن‌ها در بستر جامعه و تاریخ ناچارند. این شناخت زمانی به حد کمال دست می‌یازد که، علاوه بر بررسی دقیق خصوصیات و مختصات ظاهری یافته‌ها، به واکاوی سایر منابع اطلاعاتی همانند مؤلفه‌های تاریخی و مطالعات آزمایشگاهی پرداخته شود تا با هم‌پوشانی اطلاعات به بازسازی جامعی دست یابیم. شناخت درباره فرایندهای تکنولوژی و تولید سفال نیز از این قاعده مستثنا نیست. کتاب *سفالینه گونه موسوم به کوباچه* از مهم‌ترین تحقیقات موفق صورت‌گرفته در سال‌های گذشته درباره سفال کوباچه است که اطلاعات ارزشمندی را درباره این گونه سفالی اعم از مشخصات شکل، فرم،

تنوع نقش، لعاب، و مراکز تولید، و حوزه پراکنش آن به دیباچه باستان‌شناسی دوران اسلامی افزوده است. آنچه از دیدگاه نقد و بررسی علمی این اثر برآمد، گویای این مطلب است که این اثر، با توجه به اطلاعات ارزش‌مندی که در حوزه شناخت این گونه سفالی ارائه کرده، در برخی قسمت‌ها هم‌چون گونه‌شناسی و طبقه‌بندی نمونه‌های شناسایی شده به لحاظ تکنیک ساخت و پرداخت در حوزه‌های پراکنش نیازمند گسترش تحقیقات و مطالعات باستان‌شناسی است. هم‌چنین، توسعه مطالعات آزمایشگاهی به هم‌راه تحلیل‌های دقیق‌تر می‌تواند برخی از این خلأهای اطلاعاتی درباره خاستگاه، مراکز تولید، و هم‌چنین شیوه‌ها و تکنیک‌های تولید این گونه سفالین را پوشش دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم است به این مورد پرداخته شود که عنوان «قلم‌مشکی» ابتدا و بنابر ترجمه مرحوم محمدیوسف کیانی (کیانی و کریمی ۱۳۶۴: ۸۹، یادداشت ۴۷) به اشتباه معادل تکنیک «silhouette» به کار رفت. این امر سبب شد برخی پژوهش‌گران دیگر نیز این ترجمه اشتباه را به کار ببرند.
۲. در این شیوه، تمامی سطح خارجی ظرف با گلابه سیاه پوشانده شده و سپس سطح بخشی از قسمت‌های گلابه با خطوطی به صورت شیار عمودی تراشیده شده است تا بدنه سفید زیرین معلوم شود (شبهه سفال با تزئین کنده معروف به شامپلیو یا گروس) (مورگان ۱۳۸۴: ۱۳۸). پس از این کار، روی سفال یک لایه لعاب شفاف فیروزه‌ای‌رنگ یا لعاب کاملاً شیشه‌ای یا بی‌رنگ کشیده می‌شود که در نهایت سفالی با دو رنگ سیاه دیده می‌شود که بیش‌ترین بخش ظرف را شامل می‌شود و فیروزه‌ای یا سفید که بیش‌تر شامل خطوط عمودی نواری است (گراب ۱۳۸۴: ۱۲۹؛ Mason 2004: 132).

کتاب‌نامه

- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدیدنظر کلی و تصحیح دکتر حمید شیروانی، اصفهان: کتاب‌خانه سنایی و تأیید.
- خطیب‌شهیدی، حمید (۱۳۸۵)، «گزارش فصل اول کاوش در محوطه تاریخی آوه»، مرکزی: سازمان میراث فرهنگی.
- خطیب‌شهیدی، حمید (۱۳۸۶)، «محوطه باستانی آوه»، در: *گزارش‌های باستان‌شناسی ۶؛ ویژه‌نامه دوره اسلامی*، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردش‌گری، پژوهش‌کده باستان‌شناسی.

- کیانی، محمدیوسف و فاطمه کریمی (۱۳۶۴)، هنر سفال‌گری دوره اسلامی ایران، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران.
- گراب، ارنست جی. (۱۳۸۴)، «سفال ایرانی خمیر سنگی دوران سلجوقی»، ترجمه فرناز حائری، در: مجموعه هنر اسلامی؛ سفال اسلامی، ج ۷، گردآوری ناصر خلیلی، تهران: کارنگ.
- گروبه، ارنست (۱۳۸۴)، «سفال اسلامی»، ترجمه فرناز حائری، در: مجموعه هنر اسلامی؛ سفال اسلامی، ج ۷، گردآوری ناصر خلیلی، تهران: کارنگ.
- مورگان، پیتر (۱۳۸۴)، «سفال خمیر سنگی ایرانی دوران سلجوقی»، ترجمه فرناز حائری، در: مجموعه هنر اسلامی؛ سفال اسلامی، ج ۷، گردآوری ناصر خلیلی، تهران: کارنگ.
- مهبجور، فیروز (۱۳۸۸)، «خاستگاه سفالینه گونه موسوم به کوبچه»، مجله مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۱، ش ۲.
- مهبجور، فیروز (۱۳۹۷)، سفالینه گونه موسوم به کوبچه، تهران: علمی و فرهنگی.

Allan, James (1991), *Islamic Ceramics*, Oxford: Ashmolean Museum.

Bosworth, C. E. (1997), "Sultanabad", in: *EI2*, vol. IX.

Carswell, John (2000), *Blue and White: Chinese Porcelain around the World*, Art Media Resources Ltd.

Carter, M. L. (2005), "Chinese-Iranian Relations xiv. The Influence of Eastern Iranian Art", in: *Encyclopedia Iranica*, Available at:

<<http://www.iranicaonline.org/articles/chinese-iranian-xiv>>.

Golombek, Lisa (2003), "The Safavid Ceramic Industry at Kirman", *Iran*, vol. XLI.

Golombek, Lisa et al. (1996), *Tamerlane's Tableware: A New Approach to Chinoiserie Ceramics of Fifteenth- and Sixteenth-Century Iran*, Toronto: Mazda Publishers in Association with Royal Ontario Museum.

Lane, Arthur (1939), "The So-Called 'Kubachi' Wares of Persia", *The Burlington Magazine for Connoisseurs*, vol. 75, no. 439.

Lane, Arthur (1957), *Later Islamic Pottery Persia, Syria, Egypt, Turkey*, London: Faber and Faber.

Lewis, B. (1976), *The Word of Islamic*, London: Thames and Hudson Ltd.

Mason, Robert (2004), *Shine Like the Sun: Luster Painted and Associated Pottery from the Medieval Middle East*, Ontario: Mazda Publishers.

Neyestani, Javad et al. (2012), "Does Sultān Abād Pottery Really Produced in Sultān Abād?", *Intl. J. Humanities*, vol. 19, no. 3.

Pope, A. U. (1939), "The Ceramic Art in Islamic Times", *A Survey of Persian Art*, vol. IV, Oxford.

Pope, John (1956), *Chinese Porcelains from the Ardebil Shrine*, Washington D.C: Smithsonian Institution, Freer Gallery of Art.

پژوهشی در سفال‌گری دوران اسلامی ... (مجید منتظرظهوری و حسین صدیقیان) ۴۰۷

Rawson, Jessica (2010), "Carnelian Beads, Animal Figures and Exotic Vessels: Traces of Contact between the Chinese States and Inner Asia, c. 1000-650BC.", *Archäologie in China*, vol. 1, Bridging Eurasia.

Watson, Oliver (1998), *Ceramics, Islamic Art in the Keir Collection*, London: Faber and Faber.

Watson, Oliver (2004), *Ceramics from Islamic Lands*, Kuwait: National Museum.

Watson, Wiliam (1983), "Iran and China", in: *The Cambridge History of Iran*, E. Yarshater (ed.), vol. 3(1), Cambridge: Cambridge University Press.

Xinglang, Zhang (1977), *The Collection of the Historical Materials of Communications between China and the West*, vol. I, Beijing: Zhonghua Book Co.

